

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۳۰

معناشناسی، وجودشناسی و کارکردهای ولایت نزد علامه طباطبایی (ره)

عبدالله صلواتی^۱

فاطمه کوکرم^۲

چکیده:

نظریه انسان کامل از دیرباز همواره مورد توجه و علاقه اندیشمندان بزرگ بوده است و این موضوع یکی از مهم‌ترین ارکان عرفان اسلامی است. انسان کامل، ویژگی‌های متعددی دارد و از مهم‌ترین ویژگی‌ها، خصیصه ولایت است. در این جستار درصددیم تا ولایت انسانک امل را از دیدگاه علامه طباطبایی بررسی کنیم و پرسش اساسی این پژوهش آن است که معناشناسی، وجودشناسی و کارکردهای ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی چیست؟ از دیدگاه علامه فقط خدا ولایت دارد و تنها ولی، خداوند است و به این دلیل به نظر او ولی خدا به کسی گفته می‌شود که به مقام ولایت الهی رسیده باشد. ضرورت انسان کامل تنها برای عالم انسانی نیست، بلکه ضرورتش برای کل عالم است، یعنی انسان نه تنها برای طی مراتب کمال به انسان کامل نیاز دارد، بلکه کل عالم برای بقا و حفظش نیاز به انسان کامل دارد. علامه هر یک از موجودات عالم را اسمی از اسمای الهی می‌داند که در میان آن‌ها «انسان» جامع جمیع همه اسمای الهی است. دستاوردهای این پژوهش عبارت است از: ۱. نگارندگان علاوه بر ضرورت وجودی انسان کامل که غالباً محور مباحث ضرورت وجود انسان کامل در عالم پیرامون این موضوع بحث می‌شود، به ضرورت سلوکی و ضرورت معرفتی انسان کامل نیز پرداخته‌اند و هر یک از ضرورت‌های سه‌گانه دلایلی جهت اثبات ضرورت وجود انسان کامل در عالم هستند. ۲. علامه طباطبایی در کتاب‌المیزان به تبیین چهار قسم از اقسام ولایت پرداخته است که عبارتند از: ولایت تکوینی خداوند، ولایت تشریحی خداوند، ولایت تشریحی پیامبر(ص) و ولایت تشریحی علوی. ۳. نگارندگان دو کارکرد کلامی و معرفتی ولایت را از آثار علامه طباطبایی استنباط نموده‌اند.

کلید واژه‌ها:

ولایت، معناشناسی ولایت، وجودشناسی ولایت، کارکرد ولایت، انسان کامل، علامه طباطبایی.

^۱ - دانشیار گروه الهیات دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران.

^۲ - دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

پیشگفتار

از دیدگاه عارفان، پس از ذات غیب‌الغیوبی حق تعالی، کل عالم هستی را پنج حضرت تشکیل می‌دهد که به «حضرات خمس» مشهورند و هر حضرت، عالمی مخصوص به خود دارد. این حضرات مظاهر اسمای الهی هستند که عبارتند از:

حضرت اول، «غیب مطلق» است، یعنی منظور از غیب حقیقی که احدیت است، خداوند است و عالم آن، «اعیان ثابت علمی» است؛

حضرت دوم، «شهادت مطلق» است و عالم آن، «ناسوت»، یعنی موجودات مادی و جسمانی؛
حضرت سوم، «غیبت نزدیک به غیبت مطلق» است و عالم آن، «جبروت» یعنی عقول و نفوس کلیه؛

حضرت چهارم، «غیبت نزدیک به شهادت» است و عالم آن، «ملکوت و مثال» است، یعنی نفوس جزئیه؛

حضرت پنجم، «حضرت جامع یا همان کون جامع» است و عالم آن، «عالم انسانی یا انسان کامل» است که جامع جمیع عوالم است. (قیصری، ۱۳۷۵: ۲۴۴؛ خوارزمی، ۱۳۷۹: ۳۵-۳۶)

همچنین، برخی از عرفا به شش حضرت باور دارند و در همه مراتب خلقی از عالم عقل گرفته تا عالم ماده، حقیقت جامع را انسان دانسته‌اند که بر همه تعینات احاطه دارد و مشتمل بر تمام تعینات به نحو تفصیل است. بنابراین، عقل اول با آنکه مشتمل بر همه فعلیات و خیرات وجودی است، ولی نمی‌توان آن را مظهر تام خداوند تلقی کرد. (همان: ۱۲۰) در مبحث انسان کامل مؤلفه‌های محوری زیادی وجود دارند مانند: جامعیت، خلافت، ولایت و قطبیت، و نگارندگان در صدند تا بر پایه تحلیل معنایی جامعیت، یکی از خصیصه‌های محوری یعنی ولایت را توضیح دهند. شایان توجه است که ولایت در نگاه عارف را نباید به ولایت کلامی فروکاست. در این جستار درصددیم تا ولایت عرفانی و گونه‌های آن و کارکردهایش را از دیدگاه علامه طباطبایی بررسی کنیم. پرسش اساسی این تحقیق آن است که معناشناسی و وجودشناسی ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی چیست؟

معناشناسی ولایت

در این بخش به تعریف و گونه‌های ولایت می‌پردازیم:

۱-۱- معنای لغوی ولایت

واژه ولایت در لغت با «ولاء» و «توالی» از یک خانواده‌اند، «ولاء» و «توالی» در اصل در موردی

به کار می‌روند که دو شیء در کنار یکدیگر به گونه‌ای قرار گیرند و به هم بپیوندند که شیء دیگری به عنوان امر سومی میانشان فاصله نیندازد. همین معنا در اقسام قرب نیز به کار می‌رود. «ولی» که ریشه ولایت است نیز به معنی قرب است. «ولایت» به فتح واو، مصدر و به معنای نصرت است و «ولایت» به کسر واو، اسم مصدر و به معنی سلطنت، قدرت، نقابت، امارت و برعهده گرفتن یک امر می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۸۸۵) ولی علاوه بر معنای قرب، به معنی حبیب هم به کار می‌رود، زیرا حب ملازم با قرب است. (قیصری، ۱۳۷۵: ۸۶۵) «الولایة» مصدر «الموالاة» و مصدر «الوالی» است. (العین، ۳۶۵/۸) «والی» از اسمای حضرت حق است. مالکیت همه اشیا از آن وی بوده و توان تصرف در همه آنچه که تحت حکومت او است، دارد و تا ویژگی‌های تدبیر و قدرت و فعل در کسی جمع نشود بر آن فرد «والی» اطلاق نمی‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۰، ماده ولی؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۲۴۷) «ولی» که بر وزن فعیل است، گاهی به معنای فاعل و گاه به معنای مفعول به کار می‌رود. در صورتی که معنای فاعل باشد به کسی گفته می‌شود که پیوسته و بدون اینکه عصیانی از او سر بزند به طاعت خداوند مشغول است. اگر به معنای مفعول باشد، بر کسی اطلاق می‌شود که احسان و فضل خداوند همواره شامل حال او است. (جرجانی، ۱۳۷۰: ۳۲۹) خدا در سوره الشوری آیه ۹ می‌فرماید: «... فالله هو الولی»: فقط خدا ولایت دارد و با توجه به ضمیر فصل هو تنها ولی خدا است. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۱۳: ۳۱۷) به نظر نگارندگان آن معنا از ولایت که از راغب نقل شده است، در افاده مقصود ارجحیت دارد؛ زیرا در این معنا مفهوم قرابت خداوند و انسان کامل بهتر روشن می‌شود. قرابت و نزدیکی این دو به قدری است که شیء دیگری نمی‌تواند میان آن‌ها فاصله ایجاد کند.

۲-۱- معنای اصطلاحی ولایت

مفهوم ولایت از مفاهیم بنیادین امام‌شناسی شیعی است. (آملی، ۱۳۶۸: ۶۵) ابن عربی در اولین فص از فصوص الحکم، یعنی فص آدمی اصطلاح «انسان کامل» را به کار می‌برد. (ابن عربی، ۱۳۷۹: ۵۲۳) ابن عربی در فتوحات مکیه در چند باب به بحث از اقسام ولایت و مقام آن پرداخته است. ولایت صفتی الهی است و برای بنده خُلق است و تخلق و تعلقش از دو طرف خدا و بنده نیست. ولایت به الهی، بشری و ملکی تقسیم می‌شود و ولایت بشری به دو قسم تقسیم می‌شود: عام و خاص. ولی در ولایت خاص به صفات الهی متصف و دارای بعضی احکام اسمای الهی می‌گردد و به واسطه این ولایت به منازل حقایق الهی دست می‌یابد. (ابن عربی، ۱۹۸۵، ج ۲: ۲۴۹) ولایت یعنی تصرف در خلق به وسیله حق بنابر آنچه که به آن امر شدند از حیث باطن و الهام به غیر وحی. برای اینکه اولیاء در خلق به وسیله حق تصرف می‌کنند نه با نفس خودشان، به خاطر اینکه فنای در حق

شدند و به وسیله خدا باقی ماندند و از حیث خداوند حق شدند و از حیث تعیین و تشخیص غیر او هستند. (آملی، ۱۳۶۸: ۳۹۲) ولایت باب رحمت خداوند است و روایات اولیاء رحمت و منشأ برکت معارف دینی است. به عبارت دیگر: آنچه عارفان بدان می‌رسند به برکت ولایت است؛ همان‌طور که برخی عرفا مانند ابن عربی و صدر الدین قونوی، در محور ولایت علوی هستند. ابن عربی در رساله سر المکنون می‌گوید: «ولایت، محمدی محتد (مشرّب محمدی) و علوی مشهد (مبنای علوی) است» و به این معنا سید حیدر آملی، همه عارفان را شیعی می‌داند. (قیصری، ۱۳۷۵: ۶) ولی خدا به کسی گفته می‌شود که به مقام ولایت الهی رسیده باشد. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۱۰: ۱۲۹) به نظر می‌رسد که در نگاه علامه تفاوت چندانی بین معانی لغوی و اصطلاحی ولایت وجود ندارد. به عبارت دیگر: علامه پیوندی میان معنای لغوی و اصطلاحی ولایت برقرار می‌کند با این بیان که ولایت معانی بسیاری مانند یاری، آزادی و دوستی دارد.

از دیدگاه علامه همه این معانی به یک معنا باز می‌گردد: نزدیکی دو نفر یا دو چیز به نحوی که میان آن‌ها واسطه و فاصله‌ای نباشد. معنی دیگر آن نزدیکی چیزی به چیز دیگری است؛ چه نزدیکی به مکان باشد، چه خویشاوندی، مقام و منزلت، دوستی و صداقت و... بنابراین کلمه ولی به هر دو طرف اطلاق می‌شود. اگر معنای اصلی کلمه را ببینیم که عبارت است از: اتصال دو چیز به یکدیگر و نبودن واسطه‌ای بین آن دو، این اطلاق دو طرفی روشن‌تر می‌شود؛ چون یکی از آن دو چیز، آن - چنان در دنبال دیگری قرار گرفته که هیچ چیز دیگری غیر از این به دنبال آن قرار نگرفته است. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۱۰: ۱۲۹) ولایت مراتبی دارد و یک مرتبه آن بالاتر از بقیه مراتب است. برترین مرتبه ولایت از آن خداوند است که مالک و مدبر واقعی هر چیزی است. هیچ چیزی از دایره ولایت خارج نیست و ولایت انسان کامل تجلی ولایت خدا است. علامه در المیزان در توضیح آیه: «أنت ولی فی الدنيا و الآخرة» (یوسف/۱۰۱) ولایت را این‌چنین بیان می‌کند: ولایت حق یعنی قائم بودن او بر هر چیز و بر ذات، صفات و افعال هر چیز که خود ناشی است از اینکه او هر چیزی را ایجاد کرده و از عدم به وجود آورده است. صاحب چنین ولایتی خداوند است و سایر ولایات در واقع از تجلیات آن ولایت مطلقه الهی می‌باشد که به اذن او بر صاحبان آن افزوده شده است. (همان، ج ۶: ۳۹۶) ولایت عبارت است از قیام عبد برای خدا و تبدیل اخلاق او به اخلاق الهی و محقق شدن اوصافش به اوصاف حق تعالی. (آملی، ۱۳۶۸: ۳۷۹) همان‌طور که پیامبر (ص) می‌فرماید: «تخلّقوا بأخلاق الله» یعنی انسان این توانایی را دارد که به درجه‌ای برسد که علمش علم خدا و قدرتش قدرت خدا و عملش عمل خدایی شود. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۸: ۱۲۹)

ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که سبب نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود

و آیه شریفه: «يُولَوْنَ الْأَدْبَارَ» (احزاب/۱۵) استفاده می‌شود که ولایت نسبت به خدا و رسول و مؤمنان به یک معنا است، چون به یک نسبت ولایت را به همه نسبت داده است و مؤید این مطلب آیه بعدی است: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده/۵۶) برای اینکه این جمله دلالت و یا دست کم اشاره دارد به اینکه مؤمنان و رسول خدا(ص) از جهت اینکه در تحت ولایت خدایند، حزب خداوند هستند و چون چنین است پس سنخ ولایت هر دو یکی و از سنخ ولایت خود پروردگار است و خداوند متعال برای خود دو سنخ ولایت نشان داده، یکی ولایت تکوینی که آیات راجع به آن را در ادامه بیان خواهیم نمود و دیگری ولایت تشریحی که به آیات آن نیز اشاره می‌نماییم، سپس خدا در آیات دیگری این ولایت تشریحی را به رسول خود استناد می‌دهد و در آیه یاد شده همان را برای حضرت علی(ع) ثابت می‌کند. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۶: ۱۴-۱۵)

۱-۳- گونه‌های ولایت

بحث‌های علامه طباطبایی در رساله الولایه پیرامون ولایت عامه است نه ولایت خاصه، اگرچه در بعضی موارد از ولایت خاصه نیز سخن گفته شده است.

علامه می‌گوید: ولایت عامه الهی ناشی از رحمت عامه خداوند است که به همه موجودات فیض و رحمت می‌بخشد. بر اساس آیه شریفه قرآن: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا...» (کهف/۶۵) هر نعمتی، رحمتی از سوی خدا به خلق است، اما بعضی از رحمت‌ها به واسطه اسباب به موجودات می‌رسد، مانند نعمت‌های مادی ظاهری، و بعضی از آن‌ها بدون واسطه رحمت است، مانند نعمت‌های باطنی از قبیل نبوت و ولایت. در این آیه رحمت مقید به قید «من عندنا» شده است به این معنا که فرد دیگری غیر از خدا در آن رحمت دخالتی ندارد. بنابراین، منظور از رحمت مذکور همان رحمت قسم دوم یعنی نعمت‌های باطنی است. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۱۳: ۴۷۴)

اولین تفکری که با مشاهده عالم ماده به دست می‌آوریم این است که این عالم از موجودات تشکیل شده و هر یک از این موجودات، در حد خود، محدود هستند و هیچ یک از موجودات وجود اجزای آن‌ها قائم به ذات خودشان نیست، چون اگر قائم به ذات خود بودند نه دگرگون می‌شدند و نه نابود می‌گشتند. بنابراین، می‌فهمیم که این موجودات و اجزای آن‌ها و هر صفت و آثاری که جنبه هستی و وجود دارد، از خداوند است. او این عالم و اجزای آن را ایجاد کرده و برای هر یک حد و مرزی جدای از دیگری قرار داده است. پس باید خود او، موجودی بدون حد باشد، وگرنه خود او هم محتاج به ما فوقی است که او را محدود کرده باشد و نیز می‌فهمیم که او واحدی است که کثرت نمی‌پذیرد، چون کسی که در حد نمی‌گنجد، متعدد هم نمی‌شود و پی برده می‌شود که او با اینکه یکتا است، تمامی امور را همان‌طور که ایجاد کرده تدبیر هم می‌کند، زیرا او مالک

وجود آن‌ها است و همه امور مربوط به آن‌ها است، و کسی در هیچ چیز شریک او نیست. (همان، ج ۱۲: ۳۵) به نظر نگارندگان در ولایت عامه افراد به رفتن به راهی که اولیای الهی برای کامل شدن در آن قدم گذاشته‌اند دعوت می‌شوند، همان‌گونه که جوادی آملی می‌گوید: در آیه شریفه «لکل جعلنا منکم شرعاً و منهاجاً» (مانده/۴۸) آمده است هر یک از انبیاء شریعت خاصی دارند که با شریعت‌های دیگر متفاوت است، ولی دستاورد مشترک همه آن‌ها دین اسلام است: «إن الدین عند الله الإسلام» (آل عمران/۱۹) ولایت الهی و راه رسیدن به آن مختص به یک شریعت خاص نیست، بلکه مربوط به دین اسلام است که در آیه شریفه «إن الدین عند الله الإسلام» (آل عمران/۱۹) به وحدت و گسترش آن اشاره شده است، یعنی همه انبیاء(ع) راه ولایت را تبیین و به همه اقوام راه خدا را نشان داده‌اند به عبارت دیگر: ولایت مربوط به انسانیت انسان در هر زمانی است و مباحث آن مربوط به دین و اسلام به معنای عام است و جزء فروع دین و شریعت نیست تا گاهی به صورت نفی و یا به جهت کم و کیف اختلاف داشته باشند. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۳۱۲-۳۱۳) راه‌های جزئی به سوی ولایت بر اساس هر شریعتی متفاوت است و ولایت در هر شریعتی راه متناسب با خود را دارد و مقصد همه دین‌ها رسیدن انسان به ولایت است، چون اصول آن در همه آیین‌ها یکسان است. ولایت چه به معنای عامش که اختصاص به انبیاء و معصومان(ع) ندارد و چه به معنای خاصش یعنی نبوت، رسالت و امامت موهبت خاص خداوند است و این سه را غیر اکتسابی قلمداد می‌کنند. البته لازم است این نکته بیان شود که همان‌طور که نبوت، رسالت و امامت درجاتی دارند، ولایت نیز درجات گوناگونی دارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۴۵۰)

در این قسمت از پژوهش به بررسی اقسام ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی پرداخته می‌شود. در کتاب‌های علامه تصریحی در مورد اقسام و مراتب ولایت وجود نداشته و نگارندگان از میان آیات سوره‌های مختلف در حد توانشان، آن‌ها را جست‌وجو و تبیین کرده‌اند. علامه در تفسیر آیه ۵۵ سوره مبارکه مائده ولایت را دارای چهار قسم می‌داند:

۱-۳-۱- ولایت تکوینی خداوند

دو گونه ولایت برای خدای توان در نظر گرفت: یکی ولایت تکوینی و دیگری ولایت تشریحی. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۶: ۱۶) آیاتی را که در آن بحث ولایت و تدبیر خداست یا از نصرت او سخن می‌گوید می‌توان از زمره ولایت تکوینی دانست؛ همانند:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری/۹)؛ «ما لکم من دونه من ولیّ و لا شفیع أفلا تتذکرون» (سجده/۴)؛ «انت ولی فی الدنیا و الآخره» (یوسف/۱۰۱) علامه می‌گوید: احتمال دارد آیات زیر را هم که راجع به ولایت به معنای نصرت است بتوان جزو همین آیات شمرد، چون یاری

رساندن به مؤمنین هم خود نوعی مالکیت است، این آیات عبارتند از: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ» (محمد/۱۱) و «إِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاةُ» (تحریم/۴) و «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (الروم/۴۷) با اینکه لفظ مولی یا ولایت در آن نیست با این همه چون از جهت معنا از مقوله آیات بالا است باید در زمره آیات دسته اول بشمار آید. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۶: ۱۵-۱۶)

۱-۳-۲- ولایت تشریحی خداوند

در ولایت تشریحی، شریعت و هدایت برای خداوند ثابت می‌شود.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره/۲۵۷)؛ «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۶۸)

۱-۳-۳- ولایت تشریحی پیامبر (ص)

دقیقاً همان آیاتی که ولایت تشریحی را برای خداوند ثابت می‌کرد، همان آیات ولایت تشریحی را برای پیامبر اکرم (ص) هم اثبات می‌کند. قیام به تشریح و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بین آنان و قضاوت در آنان را از شئون و مناصب رسالت وی می‌داند؛ چنانکه آیات زیر بدین گونه از ولایت اشارت دارند: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب/۶)؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ» (نساء/۱۰۵) عده‌ای معتقدند ولایت به معنای نصرت که برای خداوند است، معنا ندارد رسول الله دارای آن باشد و به این جهت در آیات قرآنی هم برای پیامبر (ص) ولایت به این معنا ثابت نشده است ولی علامه طباطبایی معتقد است جامع این آیات آن است که رسول خدا (ص) نیز دارای چنین ولایتی هست که امت را به سوی خدای تعالی سوق دهد و همین‌طور که بر مردم اطاعت خدا واجب است اطاعت او نیز واجب می‌باشد. پس ولایت پیامبر به ولایت تشریحی خداوند بر می‌گردد، به این معنا که چون اطاعت خداوند در امور تشریحی واجب است و اطاعت رسول خدا (ص) هم اطاعت خداست پس رسول خدا مقدم بوده و در نتیجه ولایت او هم همان ولایت خداوند خواهد بود. همان‌گونه که بعضی از آیات گذشته مانند آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (النساء/۵۹) و آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (الأحزاب/۳۶) و آیاتی دیگر به این معنا تصریح می‌کردند. (طباطبایی، بی تا الف، ج ۶: ۱۷-۱۸)

۱-۳-۴- ولایت تشریحی علوی

گونه دیگری از ولایت، به ولایت حضرت علی (ع) اختصاص دارد چنانکه خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده/۵۵-۵۶) این دو آیه درباره حضرت

علی(ع) نازل شده و دلالت بر نصب ولایت و خلافت بر ایشان را دارد و در پی رخدادی بود که در آن حضرت علی(ع) در نماز انگشتی خود را به سائلی بخشیدند. مفهوم آیه بالا این است که ولی شما خدا، پیامبر و مؤمنانند. بعضی معتقدند ولایت در این آیه به معنای نصرت است و از آن تدبیر و تصرف برداشت نمی‌شود، چون می‌گویند این آیات ما بین آیاتی قرار دارند که مضمون آنها نهی از ولایت اهل کتاب و کفار است. به همین دلیل این دو آیه را با آیات قبل و بعدش در یک مفهوم قرار داده و می‌گویند منظور از همه این مطالب اشاره به یکی از وظایف مسلمین است، اینکه مسلمانان دست از یاری یهود، نصاری و کفار بردارند و تنها خدا، رسول و مؤمنین را یاری رسانند. البته مؤمنانی که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، نه هر کس که در سلک اسلام در آمده، پس منافقینی را که در دل کافرند نیز مانند کفار نباید یاری نمود. (همان: ۳-۴) بنابراین، بیان آیه چنین است: «و من یتول فهو الغالب لانه من حزب الله و حزب الله هم الغالبون» هر که خدا و رسول را ولی خود بگیرد غالب و پیروز است چون که از حزب خداست و حزب خداوند همیشه غالب است. (همان: ۱۹)

شایان توجه است که: خداوند اصالتاً ولایت واحدی دارد و رسول خدا و امیرالمؤمنین(ع) به‌طور تبعیت و به اذن خدا این ولایات را دارند. (همان: ۱۷-۱۸) البته حضرت علی(ع) و سایر ائمه معصومین(ع)، مقام تشریح ندارند بلکه مبلغ و مفسر شریعت احمدی هستند. پس منظور از ولایت تشریحی علوی این نیست که امیرالمؤمنین شریعت و احکام جدیدی می‌آورد بلکه او مفسر اسلام است.

۱-۳-۵ تحلیل گونه‌های ولایت

در مقایسه ولایت الهی و ولایت تکوینی باید گفت که در هر دو قسم ولایت همه چیز تحت تدبیر خداوند است و خدا با اعمال ولایت، عالم کون را اداره می‌کند. در حقیقت ولایت تکوینی کمال و حقیقتی اکتسابی است و راه رسیدن به بعضی از مراحل آن، به روی همه انسان‌ها باز است. نسبت میان ولایت الهی و ولایت تشریحی این است که در ولایت الهی همه چیز در ذات، صفات و افعال خداوند قرار دارد ولی همه مراحل که در ولایت تشریحی بیان شده، همگی موهبت الهی است که پس از وجود یک سلسله مقدمات و طهارت نفوس به دست می‌آید و جز خواست خداوند برای اکتساب آن، چیز دیگری دخالت ندارد. این اساسی ترین تفاوت میان ولایت تکوینی و تشریحی است. پس نعمت‌های باطنی و رحمت خاص او شامل کسانی است که به اندازه کافی به خدا نزدیک شده‌اند.

نسبت ولایت تشریحی علوی با ولایت الهی خاص یکسان است و هر دو ویژه مؤمنان است. در

اینجا اعمال ولایت به تکلیف انسان‌ها برمی‌گردد و ولایت تشریحی هر ولی‌ای در واقع مظهر ولایت حق است، مانند آینه که تنها اشیاء را نشان می‌دهد و مظهر برای صاحب صورت است و ولایت تشریحی هر پیامبر و ولی‌ای در حقیقت مظهر ولایت حق است.

همان‌طوری که در معنای لغوی ولایت مطرح شد که منظور از ولایت ارتباط و اتصال با خدا است و چون این ارتباط به سمت تعالی است، شدت و ضعف یافته و دارای مراتبی است. بنابراین، ولایت را می‌توان بحسب درجات آن به گونه‌های متفاوت دانست:

ولایت عام: با ربوبیت مطلقه خدا همراه است و همه موجودات را تدبیر می‌کند: «ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی»: پرودگار ما هموست که همه چیز را آفرید و سپس به سوی کمال هدایتش نمود. (طه/۲۰)

ولایت خاص: این قسم از ولایت را خدا بر همه مؤمنان دارد: «والله ولی المؤمنین»: خداوند سرپرست مؤمنان است. (بقره/۲۵۶)

ولایت اخص: انبیاء و اولیای خدا دارای این قسم از ولایت هستند: «ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین»: به درستی که سرپرست من خدایی است که قرآن را نازل فرمود و او اداره کننده امور صالحان است. (اعراف/۱۹۶) (طباطبایی، بی تا الف، ج ۱: ۶۲۷)

بنابراین، در ولایت عام چون که خداوند انسان، نبات و جمادات را در یک مرتبه نیافریده است، یکسان نبوده و تشکیکی هستند.

ولایت خاص هم بر اساس مراتب ایمان مؤمنان شدت و ضعف دارد.

ولایت اخص قابل شناخت دقیق نبوده و نمی‌توان برای آن مراتبی فرض کرد.

۲- وجودشناسی ولایت

در این بخش به خصیصه‌های هستی‌شناختی ولایت در قالب ضرورت ولایت بر پایه علم الاسما می‌پردازیم:

۲-۱- تبیین ضرورت ولایت

ضرورت وجود انسان کامل از دیدگاه ابن عربی از یک سو به رابطه انسان با خدا مربوط می‌شود. خدا می‌خواهد ذاتش شناخته شود و به این جهت موجودی می‌آفریند که آئینه تمام‌نمایی از اسماء و صفات او باشد. ابن عربی در این مورد می‌گوید: «صور تمام اسمای الهی در این نشئه انسانی آشکار شده است. پس انسان کامل مقام احاطه و جمع اسماء را واجد شده و خدا به وسیله او بر ملائکه حجت اقامه می‌کند.» (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۵۰) انسانی که مظهر اسم اعظم «الله» است،

جامع اسماء و صفات او است. به خاطر این جامعیت آیینۀ تمام‌نمای خدا است بنابراین می‌تواند به واسطه وجود امکانی خود، شناخت خداوند را برای سایر موجودات عالم میسر سازد. از سوی دیگر، این عربی تحقق شناخت کامل خداوند را منوط به شناخت انسان کامل می‌داند و می‌گوید با وجود انسان کامل، اراده الهی مبنی بر ایجاد مخلوقی که خدا را با معرفتی شایسته بشناسد و کمالات او را آشکار سازد، تحقق یافته است و اگر این اراده تحقق نمی‌یافت، حق تعالی ناشناخته می‌ماند. (همان: ۹) پس، انسان کامل مظهر و آیینۀ خدانما است و هرکس او را بشناسد، به شناخت خداوند دست می‌یابد.

ولایت صفتی برای انسان است و صفت مانند سایه برای ذات انسان است. همان‌گونه که نسبت اسماء و صفات خداوند به ذات مانند نسبت ماهیت به وجود است، ولایت هم نسبت به ذات انسان کامل نسبت صفتی دارد.

همان‌طور که وجود در نفس ذات خود و از حیث حقیقت خویش موجود است و ماهیت در حد ذات و از حیث نفس خویش موجود نیست، بلکه به وسیله وجود و به تبعیت از آن موجود است. صفات و اسمای الهی که در حد ذات و از حیث معانی و مفاهیم ذاتی خویش موجود نیستند، بلکه از حیث حقیقت احدیت که عبارت است از انطوای اسماء و صفات در مرتبه ذات موجودند. (ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۶۲) در مبحث ولایت ملاصدرا با تفکیک وجود و ماهیت، رتبه را به ولایت می‌دهد و همان را برای ماهیت ثابت می‌کند. وجود انسان کامل را به مثابه وجود می‌داند و ولایت را به مثابه ماهیت در نظر می‌گیرد و معتقد است ولایت در نهاد انسان کامل تقرر دارد. بنابراین، منظور از آنکه گفته می‌شود ولایت مساوی ماهیت است، آن است که در خارج چیزی به نام ولایت داریم و ولایت یکی از ویژگی‌های انسان کامل است.

برای این خصیصه وجودی، یعنی ولایت می‌توان سه‌گونه ضرورت در نظر گرفت: ضرورت وجودی، ضرورت معرفتی و ضرورت سلوکی.

نگارندگان طبق ظهور نوشته‌های علامه چنین برداشت کرده‌اند که ایشان در رساله ولایت اصطلاح ولی را به جای اصطلاح انسان کامل که از اصطلاحات عرفان نظری است، به کار می‌برد. اصطلاح أحرار که معنای انسان کامل دارد نیز در احادیث رساله الولاية بیان شده است. هم‌چنین، علامه در رساله لب اللباب اصطلاح مخلصین را برای انسان کامل به کار برده است و این اصطلاحات می‌توانند به عنوان مراتب و مقامات انسان کامل مورد بحث قرار بگیرند. منظور از مخلصین کسانی هستند که ذاتاً از شرک و آلودگی پاک هستند. برای غیر خدا وجودی نمی‌بینند. اختیار نفع، ضرر و مرگ و حیاتشان را ندارند و این همان ولایت است.

در این قسمت نگارندگان قصد دارند ضرورت سه گانه به حسب وجود، معرفت و سلوک را تبیین کنند.

۲-۱-۱- ضرورت وجودی انسان کامل

انسان علت غایی عالم است. هدف خدا از ایجاد عالم، دیدن خودش در آینه غیر است. نسبت انسان کامل با عالم مانند نسبت روح با بدن است. اگر انسان کامل به منزله روح عالم است، پس غایت اصلی از خلق عالم، انسان کامل است. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۶۱۴) هدف نهایی ایجاد عالم و آدم، تحقق انسان کامل است. پس انسان کامل موجودی است که هدف غایی ایجاد هستی به وسیله او محقق می شود و اگر او نبود خداوند هیچ موجودی را خلق نمی کرد. همان گونه که در حدیث شریف آمده است: «لولاک لما خلقت الأفلاک» یعنی ای پیامبر اگر شما نبودی هر آینه عالم هستی را نمی آفریدم. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۶: ۴۰۵)

به این معنا که اگر وجود مقدس پیامبر (ص) نبود، عالم خلق نمی شد. خدا عالم را آفریده است تا پیامبر (ص) که مقصود اصلی خداوند است و دیگران به تبعیت از او هستند، بیاید. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۶۱۵) همچنین، انسان کامل واسطه فیض خداوند در حفظ عالم هستی است، یعنی خدا در آینه انسان کامل تجلی می کند. تجلیات خداوند به واسطه انسان کامل به آدم می رسد و عالم به وسیله فیض او، حفظ می شود و تا زمانی که در عالم باشد از خدا رحمت و فیض او را خواستار است و عالم نیز به وجود او موجود است. پس انسان کامل موجودی است که نه تنها علت ایجاد و غایت عالم، بلکه سبب بقای هستی نیز است و فیض خداوند در پرتو چنین موجودی بر عالم فرو می ریزد؛ چنان که ابن عربی در این باره می گوید: چون خالق هستی در سایه وجود او، جهان و جهانیان را حفظ می کند. بنابراین، عالم هستی تا آن هنگام که انسان کامل در آن وجود دارد حفظ خواهد شد. (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۶۱-۷۳؛ خوارزمی، ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۰۹) بنابراین، انسان مقصود اول و آخر عالم است و به واسطه او فیض و برکت به عالم می رسد هیچ گاه عالم از انسان کامل که غایت است خالی نیست و بدون او جهان آفرینش بی معنا می شود و او علت غایی خلقت است. پس با دو حد وسط علت ایجاد و بودن انسان کامل و علت غایی بودن انسان کامل، ضرورت وجودی انسان کامل تأمین می شود.

۲-۱-۲- ضرورت معرفتی انسان کامل

در مکتب ابن عربی، انسان کامل، جامع همه کمالات الهی است و آینه ای است که هم حق را نشان می دهد و هم خلق در او دیده می شود؛ (قونوی، بی تا: ۱۸۰) به تعبیر جندی، انسان کامل آینه

کروی است که نیمی از آن حقایق الهی و نیمی دیگر، حقایق خلقی را نشان می‌دهد و دقیقاً به همین دلیل انسان کامل، دلالت مطابقی علمی بر آفریدگار دارد. (جندی، ۱۴۲۳: ۷۷) در اندیشه ابن عربی، جامعیت انسان کامل و خصیصه حقی و خلقی او از یکسو و نامتناهی بودن حق و در پی آن عدم دسترسی پدیده‌های امکانی به حق سبب شده معرفت حقیقی و جامع به حق تنها از طریق انسان کامل صورت گیرد. به دیگر سخن: اگر انسان کامل نباشد فهم دقیق و جامعی از خداوند وجود ندارد. بنابراین، ضرورت دارد خدا یک موجودی خلق کند که آیینۀ تمام‌نمای او باشد و انسان کامل واجد تمام صفاتی باشد که خدا دارا است. انسان‌ها به جهت متناهی بودن دسترسی به نامتناهی ندارند. به تعبیر ابن عربی میان خدا و خلق مناسبتی نیست (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱: ۹۲) و به همین جهت نیازمند واسطه هستند. این واسطه باید یک واسطه وجودی باشد؛ واسطه‌ای که برزخ میان وجوب (نامتناهی) و امکان (متناهی) است. (قونوی، بی‌تا: ۱۸۰) بنابراین، بدون چنین انسانی، شناختن اسماء و صفات الهی محقق نخواهد شد. علامه طباطبایی در رسالۀ ولایت به این مسأله چنین اشاره می‌کند:

شرایع الهی به ویژه شرع مقدس اسلام در همه احکام جزئی و کلی خود، به همان هدف اصلی و اساسی که عبارت است از توجه انسان‌ها به خداوند و صرف همت آنان در راه خدا است نظر دارند و راه رسیدن به این هدف همان ایجاد ملکات و حالاتی است که با این هدف مقدس مناسبت دارند و طریق ایجاد ملکات و احوال نیز، دعوت به اعتقادات درست و اعمالی است که طهارت و پاکی نفس در انسان پدید می‌آورند. این معنا برای کسی که در کتاب و سنت به جست‌وجو و کاوش بپردازد به نیکی و وضوح تمام آشکار می‌گردد. این نیز واضح است که معیار در تمامی اعمال و عقاید، همانا اطاعت از دستورات خداوند است. آنچه خدا در شرع مقدس بیان کرده است و به زبان پیامبرش (ص) از مقامات و کرامات آن فرموده است و مقاماتی که شریعت مقدس اسلام، در معارف مربوط به مبدأ و معاد تبیین کرده است، همگی بر طبق همان ملکات و احوالی است که با نفس پیوند و ارتباط مشخص دارند. این معارف که در شرع بیان شده است، دارای حقایق و باطنی هستند که فراتر از وصف و بیان و فراتر از علم و ادراک عوام مردم و فهم اندک آنان است. (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۴۶-۴۷) انسان کامل حجاب بین خدا و مخلوقات را برمی‌دارد، لذا موجودات عالم مستقیماً با خدا ارتباط ندارند و در ورای حجاب ارتباط دارند. اگر بخواهیم از طریق موجودات دیگر یا از جانب خودمان خدا را بشناسیم، در حقیقت باید با عبور از حجاب‌های مختلف نورانی و ظلمانی به مقصد رسیده و خدا را بشناسیم؛ اما راه کوتاه‌تری وجود دارد و آن شناخت خدا از طریق انسان کامل و به تعبیر علامه طباطبایی مخلصین است.

خداوند می‌فرماید: «سبحان الله عما یصفون* إلا عباد الله المخلصین» مراد از مخلصین کسانی هستند که برای خدا خالص گشته‌اند و هیچ حجابی بین آن‌ها و خداوند نیست؛ وگرنه توصیف آنان نسبت به خدا مطابق واقع نخواهد بود و از آنجا که حجاب خود خلق هستند چنانکه امام موسی بن جعفر (ع) فرمود: «لا حجاب بینة و بین خلقه إلا خلقه». کسانی که خالص شده‌اند، خلق را در میان نمی‌بینند و تنها خدا را در برابر دیده دارند. (همان: ۸۴)

۲-۱-۳- ضرورت سلوکی انسان کامل

انسان کامل این عربی با دو جنبه حقی و خلقی خود افزون برآنکه شناخت خدا را امکان پذیر می‌کند. دسترسی انسان‌ها را به کمال الهی ممکن می‌سازند؛ با این توضیح که: انسان کامل بنابر جامعیت الهی اش، خلیفه الله است و باذن الله تدبیر پدیده‌های امکانی بطور عام و تدبیر انسان بطور خاص را بر عهده دارد. بنابراین، با توجه به جامعیت و تخلق انسان کامل به همه اسمای الهی، او می‌تواند نقش واسطه را در تخلق انسان‌های دیگر به اسمای الهی را ایفا کند و به این معنا انسان کامل باذن الهی، در نسبت با عالم و آدم، رب است و در نسبت با خدای عالم عبد است و هیچ موجودی در عالم نمی‌تواند به ربوبیت و عبودیت انسان کامل دست یابد. (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۵؛ همو، ۱۳۶۷: ۲) به دیگر سخن: اگرچه هر موجودی جلوه‌ای از خداوند است، اما خدا انسان کامل را تجلی کامل خود قرار داده است، چون او دارای اوصاف و کمالات برتری است که در مخلوقات دیگر یافت نمی‌شود. بنابراین، موجودات برای رسیدن به کمال نهایی و مرتبه عالی آن نیاز به انسان کامل دارند. انسان متناهی برای طی کردن مراتب کمالی به نامتناهی نیاز دارد و به وسیله او صفات الهی را دارا شده و می‌تواند در مقامات الهی سلوک کند. این امر به وسیله واسطه یعنی انسان کامل تحقق می‌یابد.

در وجود انسان کامل کمالاتی وجود دارد و انسان‌های دیگر باید به آن کمالات انس گرفته و از آن‌ها تبعیت کنند تا بتوانند به کمالات و معارف الهی دست یابند و برای پیروی نیاز به وجود انسانی است که از همه جهات معنوی و معرفتی کامل باشد تا سایر افراد او را به عنوان الگو پذیرفته و در اعمال و کردار خود به او نزدیک شده و صفات او را دارا شوند و در امورشان از وی پیروی کنند که نتیجه این اعمال سلوک در مقامات الهی خواهد بود.

هدایت خداوند علاوه بر راه عقل باید از راه دیگری انجام گیرد؛ راهی که به طور کامل از خطا و لغزش مصون و محفوظ باشد. به عبارت دیگر: خدا دستورهای خود را که از راه عقل به طور اجمال به مردم می‌فهماند، از راه دیگری تأیید می‌کند، این راه همان راه وحی و نبوت است که خدا دستورهای سعادت بخش خود را از راه وحی به فردی کامل از نوع بشر ابلاغ می‌کند و به او

مأموریت می‌دهد که آن‌ها را به مردم برساند و آنان را از راه امید و بیم و تشویق و تهدید به پیروی از آن دستورات متقاعد سازد. (طباطبایی، ۱۳۷۰، ج ۱، بخش ۲: ۳۸) رسول خدا(ص) امت خود را دعوت فرموده‌اند که به آن جایی که پای خود را گذارده‌اند پاگذارند و این مستلزم امکان سیر به آن مقصد است. (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۴۸) پیروی از رسول خدا که استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این است که اشاره کند به اینکه این وظیفه همیشه ثابت است و انسان‌ها همیشه باید در اعمال خود از پیامبر(ص) تبعیت کنند.

۳- کارکردهای ولایت

در این بخش به کارکردهای کلامی و معرفتی ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی می‌پردازیم:

۳-۱- کارکرد کلامی ولایت

یکی از مهم‌ترین کارکردهای ولایت، اثبات امامت شیعی است. متفکرانی که با ادبیات عرفانی آشنایی ندارند و از سویی دلبستگی‌ای به جریان تشیع ندارند با عینک عرفی واژه ولایت قرآنی را معنا می‌کنند، اما در فضای عرفانی و شیعی، دلالت‌های جدی‌تری از ولایت وجود دارد؛ دلالت‌هایی که بیان می‌دارند: ولی خدا جاری در عالم و آدم است.

چنانکه در زیارت جامعه می‌خوانیم: «ذُكِرْكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَ أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ» و در ادبیات عرفانی از سریان انسان کامل به عنوان ولی در عالم مطرح می‌شود. (قیصری، ۱۳۷۵، شرح قیصری: ۴۰۴) به علاوه کارکرد کلامی ولایت به ما کمک می‌کند تا دلالت‌های پنهان آیات ولایت را دریابیم و البته تأییدی است بر دلالت‌های آشکار آیات ولایت که در این بخش به برخی از آن‌ها به روایت علامه اشاره می‌کنیم:

۳-۱-۱- آیه ولایت

خدا می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائدة/۵۵): جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند، همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و ادای زکات می‌کنند در حالی که در رکوع نمازند. «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائدة/۵۶): و کسی که خدا و رسولش و این مؤمنین را دوست بدارد در حزب خدا که البته سرانجام غلبه با آنها است وارد شده است. (طباطبایی، بی تا، ج ۳: ۶) این دو آیه شریفه درباره امام علی(ع) نازل شده است و متضمن بر ولایت و خلافت آن حضرت است و در پی رخدادی بود که در آن حضرت علی(ع) در نماز انگشتی خود را به

سائلی بخشیدند. در این آیه ولایت حضرت علی(ع) در کنار ولایت خدا و رسولش قرار داده شده است. این دو آیه شریفه بین آیاتی قرار دارند که مضمون آنها نهی از ولایت اهل کتاب و کفار است، به همین جهت بعضی از مفسرین اهل سنت خواسته‌اند این دو آیه را با آیات قبل و بعدش در سیاق شرکت داده و بگویند همه این‌ها در صدد بیان یکی از وظائف مسلمین‌اند، و آن وظیفه عبارتست از اینکه مسلمین باید دست از یاری یهود و نصارا و کفار بردارند، و منحصرأ خدا و رسول و مؤمنین را یاری کنند، البته مؤمنینی که نماز بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، نه هر کس که در سلک اسلام در آمده باشد، پس منافقینی را که در دل کافرند نیز مانند کفار نباید یاری نمود. (همان، ۳)

۳-۱-۲- آیه اولی الامر

خدا می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء/۵۹): هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و کارداران خود را- که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده- فرمان ببرید، و هر گاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۴: ۶۱۵) [اطلاق امر به اطاعت از رسول(ص) و اولی الامر، دلیل بر عصمت ایشان است. (همان، ج ۴: ۶۲۰) ر تفسیر برهان از ابن شهر آشوب از تفسیر مجاهد روایت شده که گفت: این آیه در باره امیر المؤمنین(ع) نازل شد. (همان، ج ۴: ۶۵۸) در تفسیر برهان از ابن شهر آشوب از تفسیر مجاهد روایت شده که گفت: این آیه در باره امیر المؤمنین(ع) نازل شد، آن روزی که رسول خدا(ص) آن جناب را جانشین خود در مدینه کرد به او عرضه داشت یا رسول الله آیا مرا جانشین خود بر زنان و کودکان می‌کنی؟ فرمود: یا امیر المؤمنین! آیا راضی نیستی این که نسبت به من به منزله هارون باشی نسبت به موسی، که به او گفت: «اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ» (ای هارون جانشینی من کن در قومم، و بین آنان اصلاح کن) جمله: «وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» هم از همین باب است.

مجاهد می‌گوید: خدای تعالی علی را ولی امر امت کرد، هم بعد از محمد(ص) و هم در زندگی آن جناب، که رسول خدا(ص) به امر خدای تعالی آن جناب را جانشین خود در مدینه کرد، پس خدای تعالی بندگان را مامور به طاعت از علی(ع) و ترک مخالفت او کرده است. (همان، ج ۴: ۶۵۸) (تفسیر برهان ج ۱: ۳۸۶ حدیث ۳۱ و مناقب ۳: ۱۵ سطر ۶ و ۱۱)

۳-۱-۳- آیه تبلیغ

خداوند می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة/۶۷): ای فرستاده ما آنچه را از ناحیه پروردگار بتو نازل شده برسان و اگر نکنی (نرسانی) اصلاً پیغام پروردگار را نرساندی و خدا تو را از (شر) مردم نگره می‌دارد زیرا خدا کافران را هدایت نمی‌فرماید (به مقاصدشان نمی‌رساند) (همان، ج ۶: ۵۹)

آیه شریفه طبق روایات معتبر از اهل سنت در جریان غدیر خم نازل شده است و در این روز تاریخی پیامبر(ص) با اعلام ولایت و جانشینی حضرت علی(ع) رسالت خود را تکمیل فرمود. خداوند متعال پیامبرش را با شدت هر چه تمامتر امر فرمود که رسالت خود را ابلاغ نماید و طبق روایات، پیامبر اکرم(ص) به دنبال نزول این آیه، در جایی به نام غدیر خم، حضرت علی(ع) را به جانشینی خود برگزید. جریان غدیر در سال آخر عمر پیامبر اکرم(ص) در حجه الوداع اتفاق افتاد و آن حضرت، با بیان «... من كنت مولاة فهذا علي مولاة...» یعنی... هر کس من مولای او هستم و آن حضرت، با بیان «... من كنت مولاة فهذا علي مولاة...» یعنی... هر کس من مولای او هستم. علی مولای اوست و...، به امامت علی بن ابیطالب تصریح فرمود و رسالت خود را ابلاغ فرمود. (همان، ج ۵: ۳۱۲؛ ج ۶: ۷۷) بعد از نزول این آیه رسول خدا قیام به امتثال و انجام دستور خدای متعال نمود، یعنی در روز غدیر خم ولایت علی(ع) را بر مردم ابلاغ کرد. (همان، ج ۶: ۲۱)

۳-۱-۴- آیه صادقین

خدا می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه/۱۱۹): ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و قرین راستگویان باشید. (همان، ج ۹: ۵۳۸) در روایات بیان شده است که: منظور از صادقین حضرت علی(ع) و اهل بیت پیامبر(ص) می‌باشند. در میان احادیث شیعه و سنی نیز آمده است مراد از صادقین، علی(ع) یا علی و اصحاب او یا علی و اهل بیتش است. (سیوطی، ج ۴: ۲۸۷؛ آمدی، ۱۳۹۱ق، ج ۳: ۵۰-۵۱)

الدر المنتور، سیوطی، ج ۴: ۲۸۷، جلال الدین، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۳-۱-۵- آیه قریبی

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَةَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (شوری/۲۳): این است همان که خدا بندگان خود را بدان بشارت می‌دهد، بندگانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند. بگو من از شما در برابر رسالتم مزدی طلب نمی‌کنم به جز مودت نسبت به اقباء، و کسی که حسنه‌ای به جای آورد، ما حسنی بر آن حسنه اضافه می‌کنیم که خدا آمرزگار و قدردان است. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۸: ۱۸)

۵۲) نیز مستقیماً به ولایت و امامت حضرت علی (ع) و دیگر ائمه پرداخته است که در روایات پیامبر اکرم که در کتاب‌های اهل سنت و شیعه نقل شده، آمده است. ائمه هدی (ع) راه خدا و صراط مستقیم اویند.

مراد از مودت به قربی، دوستی خویشاوندان رسول خدا (ص) - که همان عترت او از اهل بیتش باشند - است. (طباطبایی، بی تا، ج ۱۸: ۶۶) مراد از مودت به قربی، دوستی خویشاوندان رسول خدا (ص) - که همان عترت او از اهل بیتش باشند - است و بر طبق این تفسیر روایاتی هم از طرق اهل سنت، و اخبار بسیار زیادی از طرق شیعه وارد شده که همه آنها آیه را به مودت عترت و دوستی با آن حضرات (ع) تفسیر کرده، اخبار متواتری هم که از طرق دو طائفه بر وجوب مودت اهل بیت و محبت آن حضرات رسیده، این تفسیر را تأیید می‌کند. (همان، ج ۱۸: ۶۶)

این معنا تنها از طرق شیعه روایت نشده، بلکه هم از طرق شیعه و هم از طرق عامه روایات بسیاری وارد شده که صراط مستقیم خدا عبارت است از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ص)، و ما در تفسیر سوره فاتحه در جلد اول این کتاب به آن روایات اشاره کردیم. (ج ۷: ۵۳۱) پیامبر اسلام (ص) نیز مانند سایر پیامبران الهی اجر و پاداشی برای شخص خود از مردم نخواسته است بلکه مودت ذوی القربای او راهی به سوی خداست و چیزی صددرصد به نفع خود آنها، چرا که این مودت دریچه‌ای است به سوی مسأله امامت و خلافت و جانشینی پیامبر اسلام (ص) در امت و هدایت مردم در پرتو آن. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۹: ۲۲۷-۲۲۹)

۳-۲- کارکرد معرفتی

مصادق اتم ولایت سبب می‌شود انسان کامل ساری و حاضر در همه عوالم باشد. ولایت از انسان کامل جدا نیست و عالی‌ترین مقام ولایت در انسان کامل است. انسان کامل همانند ظرف هستی است و تقدم رتبی بر آن دارد و اگر او در عالم نباشد، بقیه موجودات نیز در عالم نخواهند بود. بنابراین، انسان کامل بر عالم احاطه وجودی دارد و بر موجودات دیگر شاهد است. (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۳؛ حسن زاده آملی، ۱۳۷۸: ۵۳۲-۵۳۳) علامه طباطبایی تصریحی در این باب ندارد که انسان کامل ساری در عالم است، ولی به نظر می‌رسد می‌توان ارتباطی بین سریان ولایت با سریان انسان کامل برقرار کرد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» پس چگونه‌اند، وقتی که ما از هر امتی شهیدی بیاوریم، و تو را هم شهید بر اینان بیاوریم. (نساء/۴۱) بحکم این آیه حضرت رسول، شهید بر شهیدان یعنی بر رسولان است. (طباطبایی، بی تا، ج ۱: ۴۸۳) بنابراین، منظور از سریان انسان کامل این است که روح انسان‌ها در روح او و جسمشان نیز در جسم

او است و او به تمام انسان‌ها احاطه کامل دارد و نسبت به اعمالشان آگاه است، مانند انرژی که در سراسر اتاق سریان دارد. انسان کامل تمام اعمال موجودات از جمله انسان‌ها را در طول تاریخ مشاهده می‌کند. پس کل جهان در انسان کامل است.

در عرفان اسلامی، انسان کامل در قله ساحت وجودی قرار دارد و در عرفان شیعی، انسان کامل، در میان موجودات عالم امکان، بیش‌ترین سهم از ساحت وجودی را به خود اختصاص داده است و بقیه انسان‌ها هر قدر به انسان کامل نزدیک می‌شوند، گستره این ساحت در آن‌ها بیش‌تر شده و با لایه‌های عمیق‌تر وجود روبرو می‌شوند. شناخت هستی و احوال و احکام آن و تبیین و تفسیر از آن به نحوه و درجه مواجهه انسان با هستی برمی‌گردد. معرفت در این ساحت، برآمده از هستی و یقینی است و ارمغان آن خشیت از خداوند است. (صلواتی، ۱۳۹۲: ۷۷۴) به روایت نقل، عقل و شهود، امامان معصوم (ع) مظهر اتم انسان کامل و دانای به تمامی علوم هستند؛ از این رو روایات شیعی افزون بر شریعت ناظر به لایه‌های بطونی دین مبین اسلام، یعنی طریقت و حقیقت است. حکمت و عرفان اسلامی نیز، ناظر به لایه‌های بطونی دین اسلام و به تعبیری تفسیر انفسی آیات و روایات است. (فضلی، ۱۳۸۴: ۹۷) امام به مثابه انسان کامل و برترین نوع انسانی و نزدیک‌ترین وجود در حکمت متعالیه به خدا و کون جامع و مظهر اتم اسم جامع الله در عرف عرفان است. (فیض کاشانی، ۱۴۲۵: ۷۷۵) در تفکر امامیه، امامان معصوم (ع) برخوردار از علم لدنی هستند؛ علمی که از هر کاستی و کژی منزه است و علم مذکور می‌تواند به مثابه اصل و معیار دستیابی به حقیقت یا دوری از آن قرار می‌گیرد. امام معصوم باب علم است و شناخت همه امور مبتنی بر شناخت امام و دریافت معرفت از او است. (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲: ۸۶) بنابراین، ولایت ساری امامان معصوم (ع) می‌تواند منبع مهمی برای شناخت حقایق باشد؛ با این توضیح که: امام منبع علم لدنی و آینه دانایی حق است و ولایت امام به دلیل سریان همه آدمیان را تکویناً به او مرتبط می‌کند و از این طریق، معرفت حقیقی متوجه انسان می‌شود. بنابراین، هر معرفتی که انسان دارا می‌شود به برکت ولایت امامان معصوم (ع) است البته باذن الله، و دقیقاً همین معرفت اگر از روی آگاهی تحصیل شود، یعنی انسان‌ها بدانند که امامان معصوم (ع) منشا و کانون معرفت حقیقی آنها هستند خود این آگاهی کارکرد سلوکی دارد. افزون بر آن، معرفت حقیقی حرکت درست و پرشتاب سالک در مسیر پرستگلاخ سلوک را تضمین می‌کند.

نتیجه‌گیری:

در این پژوهش دانسته شد که براساس مفهوم لغوی و اصطلاحی ولایت، فقط خدا ولایت دارد و تنها ولی او است.

علامه ولیّ خدا را کسی می‌داند که به مقام ولایت الهی رسیده است و انسان‌ها از او تبعیت می‌کنند و او واسطه فیض به موجودات عالم است. علامه برای ولایت اقسام و مراتبی بیان می‌کند. او ولایت را به تکوینی و تشریحی تقسیم می‌کند. منظور از ولایت تکوینی خداوند آن است که حق تعالی تدبیر همه امور را در دست دارد، ولایت تشریحی خدا یعنی آیاتی که ولایت تشریح هدایت، شریعت، ارشاد و توفیق را برای خدا ثابت می‌کند. ولایت انسان کامل یک ولایت تکوینی است. ولایت تشریحی پیامبر (ص) همان آیاتی که ولایت تشریحی برای خدا ثابت می‌کند، بر پیامبر (ص) نیز صدق می‌کند. ولایت تشریحی علوی همان ولایتی که برای پیامبر (ص) اثبات شد، برای حضرت علی (ع) اثبات می‌کند. همچنین، برای خصیصه وجودی ولایت می‌توان سه‌گونه ضرورت در نظر گرفت: ضرورت وجودی، ضرورت معرفتی و ضرورت سلوکی. اولاً: انسان کامل، علت ایجاد، علت غایی و علت مبقیه عالم است. بنابراین، انسان کامل بحسب وجود عالم ضرورت دارد. (تبیین ضرورت وجودی انسان کامل)

ثانیاً: شناخت کامل خدا بدون انسان کامل تحقق نمی‌یابد؛ بنابراین که میان انسان منتهای و خدای نامتناهی، فاصله نامتناهی‌ای وجود دارد و در فرایند شناخت، فاعل شناسا بر متعلق شناسایی احاطه می‌یابد. در حالی که منتهای نمی‌تواند محیط بر نامتناهی شود. بنابراین، باید واسطه‌ای میان نامتناهی و منتهای باشد تا این شکاف شناختی پر شود و انسان کامل به حسب جامعیتش از یک سو با حق و از سوی دیگر با خلق رابطه دارد پس با وجود انسان کامل، شناخت خدا محقق می‌شود. (تبیین ضرورت معرفتی انسان کامل)

ثالثاً: با توجه به جامعیت انسان کامل و در پی آن وساطت او میان حق و خلق، تخلق به اسمای الهی و صفات او در فرایند سلوک عرفانی محقق نمی‌شود مگر به واسطه انسان کامل. بنابراین که انسان منتهای، نمی‌تواند بسوی نامتناهی سلوک اسمایی نماید مگر بواسطه حقیقتی که حد واسط میان نامتناهی و منتهای است. (تبیین ضرورت سلوکی انسان کامل) علامه ولایت را دارای کارکردهای کلامی و معرفتی می‌داند. در کارکرد کلامی ولایت دانسته شد که این کارکرد به ما کمک می‌کند تا دلالت‌های پنهان آیات ولایت را دریابیم. با کارکرد کلامی ولایت می‌توان امامت شیعی را اثبات نمود و ولایت و خلافت حضرت علی (ع) با توجه به آیات ولایت، آیات اولی الامر، آیه تبلیغ، آیه صادقین و آیه قربی ثابت می‌شود. در مورد کارکرد معرفتی ولایت باید گفت روح و جسم انسان کامل در روح و جسم ما جاری است. انسان کامل به واسطه ظهور و تعینش در سایر عوالم وجودی ظاهر می‌شود و در آن‌ها ساری است.

منابع و مأخذ:

- ۱- آمدی، سیف‌الدین، ۱۳۹۱ق، غایة المرام فی علم الکلام، قاهره: المجلس الأعلى لشؤون الاسلاميه.
- ۲- آملی، سید حیدر، ۱۳۶۸، جامع الأسرار و منبع الأنوار به انضمام رساله النقد النقود فی معرفه الوجود، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۴۰۵ق-۱۹۸۵م، الفتوحات المکیه، محقق/مصحح: عثمان یحیی، القاهره: المكتبة العربیة.
- ۴- ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۳۶۶، فصوص‌الحکم، تصحیح: عفیفی، تهران: الزهراء، افست بیروت.
- ۵- ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۳۷۰، نقش‌الفصوص به همراه نقدالنصوص، تهران: وزارت ارشاد.
- ۶- ابن منظور، ابی‌الفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، ۱۴۰۵هـ، ۱۳۶۳ق، لسان‌العرب، ج ۹، قم: أدب الحوزة.
- ۷- اصفهانی، علامه راغب، ابوالقاسم حسین، راغب اصفهانی، ندیم مرعشی، ۱۳۸۳، المفردات فی غریب القرآن، قم: ذوی‌القربی.
- ۸- جرجانی، علی‌بن محمد، ۱۳۷۰، التعریفات، تهران: ناصر خسرو.
- ۹- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۳، تحریر رساله الولایه شمس‌الوحي تبریزی، ج ۱ و ۲، قم: اسراء.
- ۱۰- حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۷۸، ممدالهمم فی شرح فصوص‌الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- ۱۱- خوارزمی، حسین، ۱۳۷۹، شرح فصوص‌الحکم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیة قم.
- ۱۲- الدر المنثور، سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۲۱ق، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۱۳- صلواتی، عبدالله، ۱۳۹۲، «عرفان شیعی در آثار فیض کاشانی»، در مجموعه مقالات فیض پژوهی، به کوشش: شهناز شایانفر، چاپ اول، تهران: خانه کتاب.
- ۱۴- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۹۱، رساله لب‌اللباب به ضمیمه مصاحبات، تألیف و تقریر: سید محمد حسین حسینی طهرانی، به کوشش: سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.
- ۱۵- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۹۲، مجموعه رسائل، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب.
- ۱۶- طباطبایی، سید محمد حسین، بی‌تا، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴ ج، بی‌جا.
- ۱۷- طباطبایی، سید محمد حسین، آموزش عقاید و دستورات دینی، چاپ اول، تهران: بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۱۸- عناقه، عبدالرحیم، ۱۳۸۸، ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی، پژوهشنامه زبان و ادبیات تعلیمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان، سال اول، شماره چهارم، ص ۸۷-۱۱۰.
- ۱۹- فراهیدی، الخلیل بن احمد، مهدی‌المخزومی و ابراهیم السامرائی، ۱۴۱۴ق، العین، تهران: اسوه.
- ۲۰- فضل‌ی، علی، تابستان ۱۳۸۴، ساختار عرفان اسلامی، مجله معارف عقلی، پیش شماره از صفحه ۹۵-۹۵.

- ۲۲- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۲۵، انوار الحکمة، قم: بیدار.
- ۲۲- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱، قاموس قرآن، ج ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- ۲۳- قیصری رومی، داود بن محمود، ۱۳۷۵، شرح فصوص الحکم قیصری، به کوشش: جلال‌الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۴- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ق-۱۹۸۳، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ۲۵- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ق-۱۹۸۳، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ۲۶- مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن، ۱۳۷۷، ج ۹ امامت و ولایت، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- ۲۷- یزدان پناه، سید یدالله، ۱۳۹۲، مبانی و اصول عرفان نظری، نگارش عطا انزلی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.